

## مبانی سوسیالیسم - بخش 5

سوسیالیسم انطباقی - سوسیالیسم تطبیقی - سوسیالیسم دگماتیسم

**اول -** اینکه بگوئیم راه شناخت ما از قوانین تاریخ، فلسفه تاریخ می باشد اگر گفتیم که تنها راه شناخت ما از قانونبندی تاریخ توسط فلسفه تاریخ امکان پذیر خواهد بود در آن صورت سوسیالیسم یا عدالت اجتماعی ای که بر این فوندانسیون بنا می کنیم یک سوسیالیسم یا عدالت اجتماعی عام و جهانی خواهد بود که بصورت نسخه بر گردان در هر جامعه ای قابل پیاده کردن است و برای انجام چنین سوسیالیسمی دیگر لازم نیست در هر جامعه ای به شناخت قوانین مشخص و کنکرت آن جامعه بپردازیم. حاصل چنین بینشی شکل گیری سوسیالیسم یا عدالت اجتماعی انطباقی خواهد بود که بعداً خواهیم دید که پایه و عامل اصلی بحران جهانی سوسیالیسم در قرن بیستم همین نگرش به سوسیالیسم بوده است. چراکه بر طبق نگرش سوسیالیسم دولتی قرن بیستم زیر بنای سوسیالیسم فلسفه تاریخ می باشد و فلسفه تاریخ که مبین سیر تاریخی تحولات جامعه می باشد یک امر کلی و عام و جهانی می باشد که بر اساس شش مرحله ای که مارکس و انگلس در نیمه دوم قرن نوزدهم تبیین کرده اند می باشد ( 1- اشتراک اولیه 2- برده داری 3- سرواژی 4- فئودالیت 5- بورژوازی 6- کاپیتالیسم ) و این قانون بر تمامی جوامع چه شرق و چه غرب بصورت یکسان حاکم می باشد. در نتیجه با توجه به یکسانی این قوانین عام است که نسخه سوسیالیسم هم برای تمامی این جوامع صورتی یکسان دارند حال چه آلمان صنعتی باشد چه روسیه کشاورزی و چه یمن قبیله ای و ... فرقی نمی کند راه رشد سوسیالیسم هم از طریق راه رشد سرمایه داری می گذرد و هم از طریق راه رشد غیر سرمایه داری و قس علی هذا این نگرش چارت و چهارچوب اندیشه سوسیالیسم انطباقی می باشد که زمینه و بستر بحران سوسیالیسم جهانی در قرن بیستم را فراهم ساخت. البته در جامعه خود ما هم از شهریور 20 که جنبش سوسیالیسم بصورت رسمی و فراگیر آغاز شد باز دچار همین آفت شدیم و همین آفت انطباقی بودن سوسیالیسم که در میان تمامی جریانهای طرفدار سوسیالیسم ( از حزب کمونیست ارانی گرفته تا حزب توده و جریانهای دیگر اعم از فدائی و مائوئیستها و ... غیره ) از آغاز تا کنون ادامه داشته است که بر مبنای نسخه عام سوسیالیسم بین الملل به سر کردگی حزب کمونیست شوروی سابق یا حزب کمونیست چین و غیره سعی میکردند تحت یک سوسیالیسم وارداتی به تغییر جامعه ما بپردازند که انجام آن غیر ممکن بود و همین موضوع عامل اتخاذ استراتژی های سکتاریستی یا انشعابهایی روزمره یا انحلال های غیر مترقبه و غیره شده و میشود و تا زمانیکه سوسیالیسم چه در عرصه جهانی و چه در عرصه داخلی از این حالت کلی نگر و عام گرائی و جهانی نگر و ... انطباقی بیرون نیاید امکان رهائی از این بحران جهانی و داخلی وجود ندارد.

**دوم -** اینکه بگوئیم راه شناخت ما از قوانین تاریخ فن تاریخ می باشد. در آن صورت برعکس مکانیزم اول فن تاریخ تنها موظف به کشف قوانین نیستند بلکه کاشف قوانین آنچنانکه رومن رولان می گوید: همچنان که یک هنرمند یک مجسمه می تراشد و با تیشه هنرمندانه خود از یک قطعه سنگ یک مجسمه میسازد سعی می کند بجای کشف قوانین، قانون را در تیشه خود پیاده کند. در اینصورت اگرچه معتقدین به این مکانیزم معتقد به هویت مستقل جامعه و تاریخ هستند ولی قوانین کشفی آنها بیشتر جنبه القائی دارد تا کشفی و همین موضوع باعث میگرد که بین سوسیالیسم و جامعه پیوند دیالکتیکی بر قرار نگردد و سوسیالیسم دگماتیسم مولود چنین نگرشی به تاریخ می باشد.

چرا که در چنین صورتی بین سوسیالیسم بعنوان در مان و موضوع یعنی درد پیوند دیالکتیکی برخوردار نیست و در نتیجه سوسیالیسم از حالت دیالکتیکی خارج شده و صورت مکانیکی بخود می گیرد که در اینصورت سوسیالیسم حالت دگماتیسم پیدا می کند. برای شناخت این دسته از سوسیالیست ها در تاریخ کشور خودمان تنها کافی است که به سوسیالیست های ضد حزب توده که از بعد از شهریور 20 در کشورمان در یک موضع آنتی تزی با حزب توده بجای برخورد سنتزی شکل گرفتند توجه کنیم که اقدام به ایجاد تئوریهای مکانیکی کردند که هیچکدام رابطه دیالکتیکی خود را با تاریخ و جامعه ما حفظ نکرده بود. در نتیجه این امر باعث گردید تا سوسیالیسم آنها از محفل روشنفکری و حزبی خودشان نتواند قدم بیرون گذارد و لذا در همان دایره تا امروز باقی مانده است که البته این موضوع هم در سوسیالیست های مذهبی مثل نخشب و طرفدارانش تا امروز مشاهده می کنیم و هم در سوسیالیست های باصطلاح ملی مثل خلیل ملکی و جلال آل احمد و مظفر بقائی و ... و هم در سوسیالیست های غیر مذهبی مثل انور خامه ای و غیره همه اینها در یک موضع ضد حزب توده ای با سوسیالیست انطباقی حزب توده برخورد آنتی تزی کردند که همین موضوع باعث شد تا به ورطه سوسیالیسم دگماتیسم گرفتار گردند و تا امروز در این ورطه در حال قبر پرستی و دست و پا زدن هستند. سوسیالیسم مورد ادعای آنها از چهار چوب حزبی و تشکیلاتی و جمعی شان قدمی بیرون نگذاشته است.

**سوم -** طرفداران شناخت قوانین تاریخ بصورت علمی است این نخله و جریان آنچنانکه فوقاً به اشاره رفت علاوه بر اینکه معتقدند تاریخ و جامعه دارای هویتی ابژکتیوی مستقل از ذهن می باشد همچنین اعتقاد دارند که این تاریخ مستقل از ذهن دارای دینامیسمی در بستر دیالکتیک فلسفی می باشد و از آغاز تاریخ تا کنون طبق همان قوانین مشخص از بستر معینی در حال گذار هستند که هم خود موضوع دارای قوانین شناخت است و هم آن بستری که در حال گذار آن می باشد قابل شناخت است، اما بخاطر اینکه نه خود موضوع تاریخ و نه بستری که تاریخ در آن در حال گذار می باشد برعکس آنچه که سوسیالیسم انطباقی می گفت دارای قوانین عام و کلی و جهانی فقط نمی باشد، بلکه بالعکس قوانین حاکم بر جامعه و بر تاریخ بر بستر و مسیری که تاریخ طی می کند علاوه بر اینکه دارای قوانین عامی مانند طبیعت هستند بدلیل خود ویژگیهای اجتماعی و انسانی تاریخی دارای قوانین کنکرت و مشخصی نیز می باشد که بدون شناخت این قوانین کنکرت تنها بر پایه قوانین عام آنچنانکه سوسیالیسم انطباقی میکرد و می کند ما نمی توانیم به کشف سوسیالیسم دیالکتیکی و علمی برسیم و سوسیالیسم ما جنبه مکانیکی و وارداتی و غیر علمی و دستوری و نسخه ای و وارداتی پیدا می کند. این سوسیالیسم را سوسیالیسم تطبیقی می نامند که بنیانگذار و کاشف آن در کشور ما تنها معلم کبیرمان شریعتی می باشد که اصول محوری این سوسیالیسم را در درسهای فلسفه تاریخ اسلام شناسی ارشاد در نیمه اول سال 51 مطرح کرد. این سوسیالیسم را سوسیالیسم علمی می نامیم. زیرا طبق این سوسیالیسم تاریخ و جامعه مستقل از ذهن ما دارای هویت ابژکتیو می باشد که علاوه بر این موضوع ابژکتیوی آن تاریخ دارای قانونبندی می باشد. اما این قانونبندی بدو صورت قوانین مشخص و قوانین عام می باشد که ما در تبیین سوسیالیسم موظف ایم هم به کشف قوانین عام تاریخی آن جامعه بپردازیم و هم موظف به کشف قوانین کنکرت آن جامعه هستیم. قوانین این سوسیالیسم تکیه بر تاریخ و تکیه بر قوانین عام و کنکرت تاریخ دارد نه قوانین مجرد ذهنی دیالکتیکی. طبیعتاً چنین سوسیالیسمی جنبه برنامه ای نیز خواهد داشت. چراکه از نظر سوسیالیسم تطبیقی تاریخ و جامعه دارای دینامیسم می باشد و دینامیسم تاریخ در بستر دیالکتیک و تضاد درونی جاری و ساری می باشد. همچنین این سوسیالیسم تطبیقی است چراکه علاوه بر اینکه بر قوانین عام تاریخ استوار می باشد بر قوانین کنکرت هر جامعه نیز استوار می باشد. از نظر این دکتترین برای نمونه ما نمی توانیم مراحل شش گانه کشفی کارل مارکس در باب فلسفه تاریخ را بر شرق هم تعمیم دهیم. چرا که سوسیالیسم تطبیقی معتقد است که این قوانین عام کشفی مارکس مربوط میشود به جامعه غربی و بعلت این قوانین عام تاریخ در شرق با غرب متفاوت می باشد ما تنها می توانیم از متدولوژی مارکس در جهت کشف قوانین تاریخ تقلید کنیم نه از محتوا و دستاوردهای او و لذا سوسیالیسم علمی تطبیقی می گوید ما موظفیم بر پایه متدولوژی دیالکتیک قوانین یا مراحل خاص و عام تاریخ در شرق کشف نمائیم که قطعاً با غرب متفاوت می باشد. چرا که مثلاً ما در غرب برده داری بهمان شکلی که کارل مارکس می گوید داریم اما در شرق برده داری مانند غرب شکل تولیدی نداشته است بلکه برده داری در شرق حالت خدماتی داشته است و یا اینکه ما در غرب مناسبات سرواژی آنچنانکه مارکس کشف کرد داشته ایم اما در شرق ما اصلاً مناسبات سرواژی که همان برده های وابسته به زمین می باشند نداشته ایم یا در رابطه با مناسبات فنودالیه ما در غرب آنچنانکه مارکس کشف کرد مناسبات فنودالیه داشته ایم اما در شرق مناسبات فنودالیه ما بصورت مناسبات زمین داری و ارباب رعیتی بوده است. چرا که نظام فنودالیه در شرق آنچنانکه در غرب می بینیم در پیوند با اسکولاستیک و هیئت حاکمه توانسته بود بصورت یک نظام قدرتمند و حاکم در آید اما در شرق بعلت وجود هیئت های حاکمه قدرت مندی که حتی بر طبقه حاکمه هم مسلط بوده اند این طبقه حاکمه زمیندار نتوانستند مانند غرب بصورت آنچنانی که در غرب می بینیم رشد و قدرتمند شود. در رابطه با مناسبات بورژوازی هم باز سوسیالیسم تطبیقی پروسه شکل گیری و رشد بورژوازی و پیدایش کاپیتالیسم در غرب و شرق یکسان نمی بیند. بلکه بالعکس معتقد است که آنچنانکه مارکس می گوید در غرب پروسه تکوین و شکل گیری بورژوازی ابتدا در بستر جنگهای صلیبی و کشف دریانوردی و استعمار بصورت بورژوازی کلاسیک که همان بورژوازی تجاری می باشد شکل گرفت و رشد کرد و توانست در بستر رشد خود همین بورژوازی تجاری با مناسبات فنودالیه حاکم بر مغرب زمین و نظام سیاسی و فرهنگی آن که همان اسکولاستیک و دستگاه پاپی می باشد در بیافتد و بالاخره در سال 1789 با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه آن نظام فنودالیه حاکم بر غرب را بزانو در آورد و بصورت یک طبقه انقلابی در برابر نظام اسکولاستیک و فنودالیه عرض اندام کند و پس از اینکه نظام بورژوازی توانست نظام فنودالیه را در فرانسه به زانو در آورد همین طبقه انقلابی توانست بصورت انقلابی ضد فنودالیه را در غرب گسترش دهد و کشورهای اروپائی را یکی پس از دیگری از زیر تیول فنودالیسم و نظام اسکولاستیک قرون وسطائی پاپ و کاتولیک توسط انقلاب پروتستانسیم بیرون بیاورد و بعد از استقرار بموازات افزایش سرمایه خود این سرمایه را از بخش تجاری بطرف تولید سر ریز نماید و پروسه تکوین بورژوازی صنعتی را در اروپا توسط انقلاب صنعتی فراهم سازد. با شکل گیری بورژوازی صنعتی اروپا، پروسه شکل گیری نظام کاپیتالیسم از دل بورژوازی صنعتی اروپا فراهم شده و با شکل گیری نظام کاپیتالیسم و پیدایش طبقه انقلابی پرولتاریای صنعتی غرب طبقه بورژوازی را از صورت انقلابی خارج نموده و در برابر طبقه انقلابی پرولتاریا، خود بصورت یک طبقه ضد انقلابی آمد. طبیعتاً با سلاح این طبقه انقلابی که همان سوسیالیسم می باشد این طبقه ضد انقلابی که قبلاً انقلابی بوده است سرنگون میشود و سوسیالیسم

واقعی با حاکمیت این طبقه پرولتاریا تحقق پیدا می کند. سوسیالیسم تطبیقی، این پروسه کشف شده توسط کارل مارکس را برای غرب درست می داند و آنرا علمی تلقی می کند. چرا که معتقد است که در این پروسه کارل مارکس علاوه بر قوانین عام تاریخ مغرب زمین قوانین کنکرت آنها را بصورت نسبی در نظر گرفته است ولی انتقال مکانیکی آن به شرق را غیر علمی می داند و معتقد است نه در آن مراحل قبلی پروسه سیر تحولات تاریخی- اجتماعی مشرق آنچنانکه در مناسبات برده داری و سرواژی و فئودالیتیه گفتیم با هم متفاوت می باشد و در عرصه مناسبات بورژوازی و شکل گیری کاپیتالیسم و پرولتاریای صنعتی هم بین غرب و شرق اختلاف وجود دارد و اصلا پروسه شکل گیری بورژوازی کلاسیک و بورژوازی مدرن در شرق مانند غرب نبوده است.

**4 - تفاوت بینش سوسیالیسم با علم سوسیالیسم:** نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشته باشیم و در تبیین سوسیالیسم علمی بعنوان یک اصل دیگر در نظر داشته باشیم اصل تفاوت بین بینش سوسیالیسم با علم سوسیالیسم می باشد که در نظر نگرفتن فاصله این دو موضوع باعث میگردد که ما گاهی در تبیین سوسیالیسم علمی دچار یک سلسله پارادوکس گردیم. زیرا بعضی چنین فکر می کنند که زمانیکه ما می گوئیم می خواهیم به تبیین سوسیالیسم علمی پردازیم کار ما تشریح قوانین اقتصادی نظام سوسیالیسم می باشد. در صورتیکه چنین برداشتی از تبیین سوسیالیسم علمی برداشت غلطی می باشد چراکه تشریح امور اقتصادی سوسیالیسم برنامه ای کار تکنوکرات های اقتصاد سوسیالیستی جامعه می باشد که بر حسب شرایط مختلف جوامع متفاوت می باشند نه کار حزب هدایتگر جامعه و هرگز یک حزب هدایتگر اجتماعی نباید به خود این حق را بدهد که جانشین تکنوکرات های اکادمیک اقتصاد سوسیالیستی گردد. آنچه وظیفه حزب در تبیین سوسیالیسم علمی می باشد تبیین بینش سوسیالیسم می باشد نه تشریح برنامه اقتصادی سوسیالیسم. زیرا بینش سوسیالیسم یک امر فلسفی است که کار حزب می باشد اما اقتصاد سوسیالیسم یک امر اکادمیک است که تنها تکنوکرات های ورزیده اقتصادی سوسیالیستی اجازه نظریه پردازی در این رابطه را دارند. ماحصل اینکه بحث سوسیالیسم علمی بر دو پایه استوار می باشد:

اول - بینش سوسیالیستی

دوم - اقتصاد سوسیالیستی

که در عرصه بینش سوسیالیستی ما بر مبنای فلسفه تاریخ تنها به تبیین فلسفی موضوع می پردازیم اما در عرصه اقتصاد سوسیالیستی تنها تکنوکرات های اقتصادی سوسیالیستی می توانند به تشریح علمی مسائل اقتصاد سوسیالیستی پردازند. بعبارت دیگر بینش سوسیالیستی کار فلسفه تاریخ است در صورتیکه علم سوسیالیستی کار علم اقتصاد می باشد و در همین رابطه است که باید بگوئیم که آنچنانکه نباید علم سوسیالیستی که یک علم اقتصادی می باشد را از مکتب و فلسفه تاریخ بگیریم بینش سوسیالیستی را هم نباید از علم اقتصاد گرفت، بلکه باید مکتب مسئولیت تبیین آن را بعهده گیرد. بنابراین کار ما در عرصه بینش سوسیالیستی آن است که برای تحول جامعه خودمان بر پایه بینش دیالکتیکی یک فلسفه تاریخ کنکرت کشف نماییم که در این فلسفه تاریخ سیر تحولات اجتماعی جامعه خودمان از آغاز تا کنون در زیر بنا و رو بنا بر اساس تضاد دیالکتیکی و حرکت دیالکتیکی تاریخ تبیین می نماید.

ادامه دارد